



هلاکت هادی عباسی در سال 170 هجری قمری

موسی بن مهدی، معروف به "هادی عباسی" در محرم سال 169 قمری پس از مرگ پدرش "مهدی عباسی" به عنوان چهارمین خلیفه عباسی، زمام امور مردم را به دست گرفت.

مادرش "خیزران" بود و پس از وفات مهدی عباسی، چه در دستگاه خلافت هادی و چه در دستگاه خلافت هارون، نقش به سزایی داشت و نظر و گفتارش لازم الاجرا بود.

هادی، به هنگام مرگ پدرش مهدی، در گرگان به سر می‌برد و برادرش هارون برای وی از مردم بیعت گرفت و سپس او را از مرگ پدر و جانشینی او باخبر کرد.

در توصیف ظاهری هادی عباسی گفته شد که وی زیبا، بلند بالا و سفیدرو بود و در سنین جوانی به خلافت رسید و پیش از او، کسی در این سنین به خلافت نرسیده بود.

مهدی عباسی (سومین خلیفه سلسله عباسیان) گرچه هادی را ولی عهد خود کرده بود ولی در اواخر عمرش از این کار پشیمان شد و در صدد برآمد که به جای وی، هارون را ولی عهد خود کند. هادی، به این امر اهمیت نمی‌داد و خود را ولی عهد می‌دانست. سرانجام پدرش مُرد و نتوانست هارون را به جای هادی بنشانند.

به همین جهت، هنگامی که هادی به خلافت رسید، همیشه از برادرش هارون در ترس و هراس بود، که مبادا بزرگان دربار، وی را عزل و هارون را به خلافت برگزینند.

هادی، تصمیم گرفت هارون را از ولایت عهدی خویش عزل و به جای وی فرزند خود، جعفر را برگزیند.

وی، بر این تصمیم فشار زیادی آورد و حتی خود هارون را در ظاهر، موافق ساخت ولی مادرش "خیزران" به این امر رضایت نداد و آن را برخلاف سفارش پدرش مهدی عباسی و به زیان مصالح و منافع عباسیان دانست و بدین جهت با وی مخالفت نمود. درباریان، بزرگان و ریش سفیدان عباسی دو دسته شدند: دسته‌ای رأی خلیفه را ترجیح داده و خواستار عزل هارون از ولایت عهدی شدند و دسته‌ای دیگر، خواستار ابقای هارون در مقام ولایت عهدی برآمدند.

"یحیی بن خالد برمکی" که از صاحب نفوذان ایرانی نژاد دستگاه خلافت بود، با این تصمیم خلیفه، به شدت مخالفت ورزید و تلاش زیادی به عمل آورد تا وی را از عملی کردن این تصمیم باز دارد.

هادی عباسی بر وی خشم گرفت و او را زندانی نمود.

اما پس از مدتی، از تصمیم خویش برگشت و برادرش هارون را مورد تفقد قرار داد و برای خرسندی و تأمین نظر وی، دستور داد یک میلیون دینار به وی بپردازند و او مختار باشد تا از خزینه مالی سلطنتی هر چه می‌خواهد، برای خویش بردارد و هم چنین مقرر کرد که نیمی از باج و خراجی که به بغداد می‌رسد، به وی تعلق گیرد.

هادی، پس از آشتی با برادرش هارون، به حدیثه موصل رفت و شورش مخالفان خویش را سرکوب کرد و سپس به بغداد برگشت. هادی، در عیسی آباد، واقع در شرق بغداد و در کنار رود دجله، کاخ مجللی برای خویش ساخت و هنگام اقامت در بغداد، در این کاخ زندگی می‌کرد.

سرانجام در 23 سالگی و به روایتی در 26 سالگی، در شامگاه 14 ربیع الاول و شب پانزدهم این ماه، بدرود حیات گفت. خلافتش کوتاه مدت بود و تنها چهارده ماه دوام یافت. برادرش هارون بر وی نماز گذارد و در همان کاخ دفنش نمود.

وی، دارای نه پسر و دو دختر بود. نام یکی از دختران وی، امّ عیسی است که بعدها با پسر عمویش مأمون فرزند هارون ازدواج کرد.

خلافت هارون الرشید در سال 170 هجری قمری

هارون، فرزند مهدی عباسی، پس از مرگ برادرش هادی عباسی، به عنوان پنجمین خلیفه سلسله عباسیان بر اریکه قدرت، دست یافت. مادر وی، خیزران که مادر هادی نیز بود.

برادرش هادی عباسی، پیش از مرگ خود، نسبت به هارون و قدرت گرفتن وی بیمناک بود. بدین جهت در صدد تضعیف و تحقیر هارون برآمده بود. حتی نقل شد که هادی در همان شبی که وفات یافت، پیش از وفاتش دستور داده بود که "یحیی بن خالد" را از زندان بیرون آورند و او را به همراه هارون به قتل آوردند. ولی أجل مهلتش نداد و پیش از قتل آن دو، خود در کام مرگ گرفتار آمد. به هر روی، هنگامی که هارون الرشید ردای خلافت بر تن پوشید، یحیی بن خالد برمکی را از زندان آزاد و مقام وزارت عالیه خلافت را به وی واگذار کرد.

هارون، فرزند رضاعی یحیی بن خالد بود (زیرا فضل، فرزند یحیی بن خالد در نوزادی خویش از شیر خیزران، مادر هارون نوشیده بود) به همین جهت، هارون تا مدت‌ها یحیی را پدر خطاب می‌کرد.

هارون، علاوه بر مقام وزارت، اختیار تمام مملکت را بر عهده یحیی بن خالد گذاشت و او را سفارش کرد که در هیچ کاری از مشورت با مادرش خیزران خودداری نکند و در تمام حالات، رأی و نظر وی را ترجیح داده و به اجرا در آورد. اقدام دیگر هارون در نخستین روز خلافتش این بود، که پس از نماز و دفن برادرش هادی، دستور داد که "ابوعصمه" را دستگیر و گردنش را با شمشیر بزنند. زیرا ابوعصمه، از هواداران جعفر بن هادی عباسی بود و هادی عباسی را در خلع هارون از ولایت عهدی و نصب جعفر به این مقام، ترغیب می‌کرد.

هم چنین نقل شد که روزی هارون از پل بغداد می‌گذشت، ناگهان "جعفر بن هادی" و مأموران دولتی از راه رسیده و قصد از عبور از پل را نمودند. ابوعصمه، جلوی هارون را گرفت و به او گفت: صبر کن تا ولی عهد مسلمانان عبور کند و سپس به راهت ادامه بده. هارون چاره‌ای جز پذیرش نداشت و گفت: سمعاً و طاعتاً ای امیر!

این عقده در دلش مانده بود، تا هنگامی که به خلافت رسید و در نخستین ساعات حکومتش، عقده‌گشایی کرد و ابوعصمه را به شمشیرهای برژان دژخیمان خود سپرد.

هارون در همان روز نخست، از "عیسی آباد" که محل زندگی و کاخ مجلل برادرش هادی بود، حرکت کرد و به سوی مرکز بغداد رهسپار شد و مقر حکومتش را در مرکز این شهر قرار داد.

در عصر هارون، علویان اعم از بنی الحسن(ع) و بنی الحسین(ع) و سایر وابستگان به خاندان عصمت و طهارت، در سختی و مرارت زندگی می‌کردند و حکومت وقت، آنان را از تمام آزادی‌های فردی، اجتماعی و اقتصادی محروم کرده بود و عمداً آنان را در وضعیت ناگواری قرار می‌داد. به همین جهت، بسیاری از آنان آواره شده و به مناطق و شهرهای دور، از جمله خراسان، طبرستان و دیلم کوچ کردند.

هارون، ولایت عهدی خویش را به سه تن از فرزندان خود سپرد و سفارش کرد که آنان، به ترتیب حکومت کنند و به هنگام مرگشان، حکومت را به دیگری بسپارند. بدین منظور، وی پس از 5 سال از حکومت خود، فرزندش محمد، معروف به "امین" را به ولایت عهدی برگزید و در سال 182، فرزند دیگرش عبدالله، معروف به "مأمون" را به این مقام منصوب کرد و در سال 189، فرزند دیگرش "قاسم" را پس از امین و مأمون، به ولایت عهدی برگزید.

هارون، پس از هفده سال تاخت و تاز برمکیان و نفوذ قدرتمند و شگفت آنان در ارکان حکومت، بر آنان خشم گرفت و قدرتش را کاهش داد و پس از مدتی، همه آنان را دستگیر و زندانی نمود و آنان را شکنجه و آزار داد و برخی را اعدام و برخی دیگر را در زیر شکنجه و آزار زندانبانان به هلاکت آورد.

هم چنین امام موسی بن جعفر(ع)، پیشوای هفتم شیعیان در عصر این خلیفه ستمگر، دستگیر و چندین سال در زندان‌های بصره و بغداد، محبوس شد و سرانجام به دستور وی و به توسط "سندی بن شاهک" مسموم و در سال 183 قمری شهید شد.

آن حضرت، با شهادت خویش ناحق بودن خلافت عباسی و نیرنگ و فریب کاری آنان را آشکار ساخت و آنان را در میان مسلمانان خوار و رسوا نمود. سرانجام در سال 193 قمری، هارون الرشید در روستای "سناباد" در نزدیکی "طوس" در استان خراسان و در 46 سالگی به هلاکت رسید و در همان جا مدفون شد.

درگذشت استاد ابراهیم فخرایی محقق معاصر در سال 1366 هجری شمسی

استاد ابراهیم فخرایی محقق معاصر کشورمان در سال 1366 هجری شمسی دیده از جهان فروبست. فخرایی در رشت متولد شد. 16 ساله بود که برای ادامه تحصیل راهی تهران شد و در اوج نهضت جنگل به زادگاه خود بازگشت. فخرایی در این ایام با میرزا کوچک خان جنگلی آشنا شد و در اندک مدتی تصدی تحریرات میرزا را به عهده گرفت. استاد ابراهیم فخرایی در دوران نهضت جنگل همراه و یار میرزا کوچک خان بود و مدتی هم به وزارت عدلیه وی درآمد. کتابهای ارزنده‌ای چون «؛ تاریخ ایران، سردار جنگل و گیلان در جنبش مشروطیت» از جمله آثار استاد ابراهیم فخرایی بشمار می‌روند.

برپایی تظاهرات برای حمایت از رئیس دولت موقت در سال 1357 هجری شمسی

در پی حکم حضرت امام خمینی(ره) مبنی بر انتخاب ریاست دولت موقت در سال 1357 هجری شمسی، مردم تهران و دیگر شهرهای ایران با برگزار کردن راهپیمایی‌هایی با شکوه حمایت خود را از رئیس دولت موقت اعلام کردند. در این روز در اکثر شهرستانها از جمله اصفهان مردم انقلابی و مسلمان با اجتماع در خیابانها فریاد سرنگونی دولت بختیار را سردادند. از نخستین ساعات بامداد 17 بهمن کلیه راهها و خیابانهای منتهی به مجلس شورای ملی تحت نظارت نیروی انتظامی قرار گرفته مجلس محاصره نظامی شده بود. مردم در خیابانهای اطراف میدان بهارستان تظاهرات کردند و شعار سرنگونی حکومت پهلوی و دولت بختیار را سردادند. از دیگر رویدادهای مهم این روز خروج ژنرال هایزر از ایران بود. هایزر آخرین فرستاده کارتر رئیس جمهور وقت آمریکا به ایران یکماه بعد از توقف در تهران ایران را ترک کرد تا نتایج آخرین جاسوسی‌های خود را در اختیار کارتر قرار دهد.

سالروز فرمان تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام در سال 1366

پس از تشکیل مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان، مواردی بوجود آمد که این دو نهاد با هم اختلاف نظر پیدا می‌کردند و در هر بار نظر حضرت امام خمینی (ره) را اعمال می‌نمودند. سرانجام در اواسط بهمن 1366 از سوی رئیس جمهور، رئیس مجلس، رئیس دیوان عالی کشور، نخست وزیر و حاج احمد خمینی (ره) نامه‌ای خطاب به امام نگاشته و از ایشان درخواست شد که برای حل عملی مسائل، مرجعی را تعیین کرده که باعث حل اختلاف مجلس با شورای نگهبان گردد. حضرت امام نیز در 17 بهمن آن سال، فرمان تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام مرکب از اعضای شورای نگهبان، رؤسای سه قوه و ... را صادر کردند.

مشروعیت و قانونی بودن تصمیمات مجمع تشخیص مصلحت نظام، تا قبل از بازنگری قانون اساسی در سال 1368، با توجه به اختیارات ولایت فقیه که قانون اساسی آن را به رسمیت شناخته، قابل توجیه بود. ولی پس از بازنگری قانون اساسی، این مجمع برای تشخیص در مواردی که مصوبات مجلس توسط شورای نگهبان برخلاف موازین شرع و یا قانون اساسی تشخیص داده شود و از آن سو مجلس با در نظر گرفتن مصلحت نظام، نظر شورای نگهبان را تأمین نکند؛ و همچنین مشاوره در اموری که رهبری به آنان ارجاع می‌دهد و سایر وظایفی که در قانون ذکر شده است، به دستور مقام معظم رهبری تشکیل می‌شود. اعضای ثابت و متغیر این مجمع را مقام معظم رهبری تعیین می‌نمایند.

نظام جمهوری اسلامی بر مبنای ولایت فقیه استوار است و آنچه درباره لزوم رعایت مصلحت اسلام و مسلمانان است در جامعه اسلامی نهادینه شده است. شکل‌گیری این نهاد «؛ مجمع تشخیص مصلحت نظام» که خود جلوه‌ای روشن از اعمال ولایت مطلقه فقیه بود، نمایانگر اهمیت رعایت مصلحت در جامعه اسلامی و لزوم مشورت رهبری با کارشناسان و متخصصان است. پس از آنکه قانون اساسی بازنگری شد، نهاد مزبور به عنوان یکی از اصول قانون اساسی مطرح شد. طبق اصل 112 قانون اساسی، شرح وظایف مجمع، که به مثابه مشاور رهبری در اموری است که بدان ارجاع می‌دهد، بدین شرح است:

«؛ مجمع تشخیص مصلحت نظام برای تشخیص مصلحت در مواردی است که مصوبه مجلس شورای اسلامی را شورای نگهبان،

خلاف موازين شرع و يا قانون اساسي بدانند و مجلس با در نظر گرفتن مصلحت نظام، نظر شوراي نگهبان را تأمین نکند؛ و مشاوره در اموري که رهبري به آنان ارجاع ميدهد و ساير وظايفي که در اين قانون ذکر شده است، به دستور رهبري تشكيل مي گردد.»

کشف گازکربنيک توسط ژوزف بلاک در سال 1757 ميلادي

گازکربنيک توسط ژوزف بلاک در سال 1757 ميلادي کشف شد. ژوزف بلاک شيميدان و فيزيکدان اسکاتلندي پس از سالها تجربه و آمايش گازکربنيک را ازتلكيس آهک با منيزيم بدست آورد. ژوزف بلاک در 15 نوامبر سال 1728 ميلادي متولد شد و تحصيلات خود را در دانشگاه ادینبورگ اسکاتلند به پايان رساند و سپس در همان دانشگاه به مقام استادي رسيد؛ وفات وي را در اول ژوئن سال 1799 ميلادي ذکر کرده اند.